

## مریم حسین زاده

### مرکب سبز

امضایم کردی  
و قطار ویرانیم به راه افتاد  
همان روز که بی اجازه به دنیا آمدم  
اجازه اتفاق صادر شده بود  
و دسته‌ی چاقوناف کلمات را برید و  
شهابی تنم را به قاچ زندگی سپرد.

اجازه‌ی اتفاق را داده بودیم  
و ضربه عمیق بود  
آن قدر که تا ایستگاه آبادی  
واژه‌ها با تور سیاه  
سوار و پیاده می شدند  
و سوزن بان قطار  
روی کلماتم دست می کشید و  
سوزن‌ها شعر می شدند.

اجازه داده بودم و سال‌ها پیش  
قطار دفترم باز مانده بود  
و آخر دفتر سپید  
که بهمن‌ها بنویسند  
از سیلاب‌های بهاری  
و مرکبی سبز به نام تو  
امضایم کند.

## هجویه

سلام روح کوچک قراضه ی من  
مترسک بی کلاغ و قارقار  
تاریخ گذشته ی بی وقار  
بانوی یک قاچ زندگی  
به شرط چاقو  
به شرط پنجاه و چند سال  
تقویم های زردچوبه ای چرب  
خانم وسواس ونق  
رویاباف جمله های بی دل و دماغ  
تا انتهای روده ی بزرگ سیفون بکش  
سیفون بکش به چه معنی داری خودت  
به آروغ آینه  
که لبخندت راماتیک سرخ می زند  
به خوشبختی که میزان مصرف توست  
از روزمره گی

فاتح عذاب های الیم  
بشارت می دهیم  
به قهرمانی ی قبرستان ها  
به لایبقا  
به الامان  
فرصت بده به سین سرم  
و به سین سینه ات سکوت  
سکوت

ای روح کوچک ما که در آسمان ها سرگردانی  
قار  
قار

قارار.

زمستان ۸۸